هوالابهی - يا من وقف حياته لاعلاء کلمة‌ الله‌ آنچه…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ١٨٨

### هوالابهی

يا من وقف حياته لاعلاء کلمة‌ الله‌ آنچه مرقوم فرموده بوديد ملحوظ گرديد و به دقّت تمام حسب الوصيّت قرائت گرديد. کلّما کرّرته زادت حلاوة تا آن که معانيش چون قند مکرّر مذاق را پر از شهد و شکّر نمود چه که منبعث از خير خواهی بود. مرقوم فرموده بوديد که کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هيچ منکری ندارد پس اين اختلاف چيست و از کجاست؟ نزد آن جناب واضح است که يقولون بالسنهم ما ليس فی قلوبهم و از اين گذشته استقامت شرط است به مجرّد قول تمام نگردد، انّ الّذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل عليهم الملائکة. با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جميع شئون مطابق نيايد. مثلاً بعضی‌ از احبّاء ارض اقدس به لسان در نهايت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پيمان مينمايند ولی با وجود تنبيهات شديدهٔ اين عبد نظر به حکمت‌ الهيّه که بدون اطّلاع نفسی به جهات چيزی مرقوم ننمايد خفيّاً متّصلاً مکاتيب به اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبهات در قلوب افکند اين اقرار با اين اصرار در القاء شبهات، بسی مباين. اين نبذه‌ای از مباينت هاست و قس عليها البواقی. اين عبد نظر به اين که مبادا از اين جهات نفسی چيزی نگارد که نفحات ديگر داشته باشد چنين زحمتی را تحمّل نمود که جميع مکاتيب را با وجود مشاغل بی پايان قرائت کند و آنچه‌ اشارةً يا کنايةً مناسب نه محو نمايد. چهار سال به جان عزيزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکّب ميخورم و به اين اميد که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد يک دفعه ملاحظه گرديد که از اطراف مکاتيب سرّيّه دسته دسته اعاده مينمايند و چون به مضامين نظر شد جميع مکاتيب مملوّ از القاء شبهات.

ديگر ملاحظه نمائيد حالت تأثّرات اين عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جميع اعداء از جميع نقاط مهاجم و مشکلات بی پايان و زحمات و مشقّات بی کران با وجود اين شب و روز در اعلاء کلمة‌ الله مشغول و فريداً وحيداً در بين احزاب عالم مقهور. با وجود اين دوستان نيز جميع اوقات و امورشان را حصر در خرابی اين عبد نمايند شب و روز درنهايت رفاهيّت و نعمت و آسودگی گذرانده جميع اوقات را صرف تخريب بنيان عهد و پيمان نمايند، آيا ثمرهٔ کتاب اقدس اين شد؟ آيا نتيجهٔ کتاب عهد اين است؟ آيا مضمون وصيّت الله اين بود؟ آيا نصوص الهی اين مقتضی داشت؟ فأنصفوا يا اولی الانصاف. و اين معلوم است چون زمام امور از دست اين عبد برود البتّه در جميع امور فتور حاصل گردد و هر کس به حسب فکر خويش حرکت نمايد.

حضرت روح خطاب به اصحاب ميفرمايد انتم ملح الأرض اذا فسد الملح بما ذا يملح؟ و امّا سبب اين اختلافات چيست و کيست مرقوم فرموده بوديد. آن جناب بحقّ اليقين و عين اليقين اساس و جهت و سبب را بتمامه مطّلع هستيد اتّقوا من فراسة ‌المؤمن فانّه ينظر بنور الله. ولی‌ اين عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئيس المشرکين به کنايه و اشاره ‌نفهمانم و شيعهٔ شنيعه نگويم و طيور ليل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسيق و تکفير ننمايم کلّ را احبّای الهی گويم و دوستان جمال مبارک خوانم نهايتش اين است که گويم در ميثاق الهی متزلزل نشويد و در امر الله اختلاف نيفکنيد عزّت پايدار را محض افکار بی پائی از دست مدهيد تيشه بر اين بنيان نزنيد و ريشهٔ کلّ را مکنيد الطاف و عنايات جمال مبارک را روحی لاحبّائه الفداء به خاطر آريد و بر زحمات و بلايا و مشقّات و زنجير و اسيری او رحم کنيد خون مطهّر حضرت اعلی را روحی لتربته الغائبة فداء هدر ندهيد.

صد هزار نفوس مقدّسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی نمود و با وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و منال به تاراج، اطفال خرد سال به اسيری داد و اهل و عيال بی معين و دستگير گذاشت حال شما که در نهايت عزّتيد و در منتهای راحت نه غمی نه غصّه ای نه بلائی نه زحمتی از جميع اهل عالم مستريح تر حتّی از زحمات و مشقّات و تحمّل تکليفات دولت بی خبر زحمات آن فدائيان را اقلّاً از ميان نبريد و ذلّت کبری از برای امر الله و خود روا مداريد لکن لا حيات لمن تنادی. با وجود اين ‌الحمد لله تا به حال نه قلماً و نه لساناً و نه کنايةً و نه‌ اشارةً و نه ضمناً نفسی را تفسيق ننمودم تا چه رسد به تکفير و انشاء الله به کلّ شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابداً نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبوديّت به آستان مقدّس جانفشانی خواهم نمود. ملاحظه فرمائيد چند روز پيش از ايران خبر رسيد که امّت يحيی جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته اند و اعلان کرده‌اند و بر دو فرقه شده‌اند و فلان را رئيس المشرکين دانسته اند و حزب شيعهٔ شنيعه شمرده. اين عبد به قسمی متأثّر شد که ‌آن شب را تا به صبح به ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی درقلب حاصل گشت که صبح در وجه‌ اثر غريبی از احتراق نمودار شد که معلوم گرديد که در کبد چنان تأثير نموده که شبه ‌آن در وجه ظاهر شده. ‌با وجود اين ابداً ذکری ننمود و شکايتی نکرد ولی بعضی‌ از احبّاء از اين خبر ابداً متأثّر نشدند بلکه متبسّمانه استماع نمودند يا حسرة علينا نتيجهٔ عهد و ميثاق نيّر آفاق اين شد که دوستان حقّ چون آن جناب خون بگريند و دشمنان رقص و طرب نمايند و اگر سستی و فتور دوستان ‌الهی در پيمان رحمانی چنين ‌استمرار يابد به عتبهٔ مقدّسه روحی لترابه الفداء قسم که بدتر از اين گردد و بکلّی‌اساس ‌الهی متزلزل شود و جميع در بئر ظلماء خذلان ‌ابدی گرفتار آئيم. اين عبد حال در شب و روز اميد و رجائی که از درگاه‌ احديّت دارم‌ اين ‌است که ‌انشاء الله به زودی‌ از اين دام گرفتاری نجات يافته ‌به عالم ديگر شتابم ‌تا در آن عالم نه از ستايش احبّاء و نه از سنگ طعنهٔ مکفّرين به اشاره و ايما خبر گيرم. و امّا چارهٔ اين کار استفسار فرموده بوديد.

تا دوستان را اميد باقی که توان به تدبير و اراجيف‌ اين عين حيات ميثاق را از مجرای اصلی تحويل نمود و اين کوکب منير را از فلک اثير به برج ديگر نقل کرد ابداً اين فساد ها تمام نشود و اين غمام ظلمانی ‌از افق ‌امر الله زائل نگردد. امّا اگر ياران چنان که بايد و شايد بر عهد و پيمان قيام نمايند و ثبوت و رسوخ بنمايند ديگران از تغيير و تحويل مرکز ميثاق نوميد شوند و ترک تحريک و تدبير نمايند کم کم‌ افق نورانی امر الله ‌از اين ‌ابر غليظ پاک و مقدّس گردد و دوستان حقيقی و ياران صميمی چون آن يار مهربان روح و ريحان يابند و دشمنان حضرت يزدان محزون و مأيوس و سر گردان باديهٔ خذلان گردند و جميع اجزاء در ظلّ سدرهٔ منتهی از هر آفتی محفوظ و مصون مانند. بعد از صعود به قوّت توکّل و نيروی تأييد جمال قدم روحی لاحبّائه الفداء در جميع آفاق علم کلمة الله چنان مرتفع گرديد که اعداء خون گريستند و دوستان اميدوار گشته بی نهايت مسرور و محظوظ گشتند. حال از نشر اين نفحات غير مرضيّه قضيّه بر عکس گرديده و عنقريب سوء نتيجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر و اين عبد همدمی جز چشم گريان و دل سوزان ندارد، عالمی در عيش و نوش و ما و چشم اشکبار ، انّما اشکو بثّی و حزنی الی الله.

و ديگر آنکه از ضدّيّت قديمه بين احباب و اين وسيلهٔ فتور در ميثاق گشته مرقوم فرموده بوديد.

اوّلاً آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پيش از صعود و تلاوت کتاب عهد ميان جهتين اصلاً اسباب نقار در ميان نبود بلکه اکثر با هم ‌الفت داشتند و در ميان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبديل شد و ميان نفوس ديگر که الفت بود به سبب ثبوت يکی و تزلزل ديگری بالعکس کلفت حاصل گشت. در ميان متزلزلين دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به يکديگر هر اسنادی مينوشتند و تفسيق و تجهيل و تحقير مينمودند که فلان سبب تضييع‌ امر الله گشته و به سبب شدّت جبانت اين طائفه را رسوای خاصّ و عامّ نموده و استشهاد تمام کرده که شيعهٔ خالص مخلص مرتضی علی‌ است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بيزار است ديگری نسبت به ديگری مرقوم مينمود که اين شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از اين قبيل بسيار و اين عبد جميع اين ‌اوراق را در زاويهٔ نسيان می انداخت و از اوراق بيهوده ميشمرد و به احترام و ايتلاف و رعايت و خدمت امر ميکرد. حال به جهت فتور در ميثاق منتهای اتّفاق را حاصل نموده‌اند پس معلوم شد که‌اساس اصلی اختلاف و ايتلاف بين نفوس احبّاء ثبوت و تزلزل است ثابتون متّفق و اهل فتور نيز متّحد پس بايد به عون وعنايت جمال مبارک توکّل نمائيد و در حقّ ‌اين عبد دعا نمائيد که بلکه ‌انشاء الله به عبوديّت جمال قدم کما هوحقّه قيام نمايم و همچنين درحقّ اهل فتور دعا فرمائيد که خدا يک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند يخرّبون بيوتهم بايديهم‌ اگر آنها محتاج به دعا نيستند ادّعا مينمايند اين عبد در نهايت احتياج است و به جز دعای خالص منبعث از حقيقت قلب دوستان و تضرّع و ابتهالشان در اين نشئهٔ انسان سبب تأييد و علّت حصول توفيقی نداند.

و ديگر آنکه اهل فتور پاپی اين عبد پر قصورند و اين عبد حال مدّت چهار سال است که تحمّل جفا و انکار و افترا و اراجيف و تزييف و تحقير و بلکه تکفير نموده و مينمايد چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتيب دقّت فرمائيد ملاحظه ميکنيد که جميع ايّاک اعنی يا جار است و خود در ضمن حکايت گوشدار. گاهی ثابتين مشرکين شمرده شده است مقصد اين است که به تصريح مشرکين تلويح رئيس مشرکين نمايند و قس علی ذلک. ولی اين عبد به فضل و عنايت جمال مبارک دلبسته و از اين نسبتها آزرده نگشته با وجود اين با کمال محبّت با کلّ رفتار کرده و خير کلّ را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کلّ ميکشم و سمّ عذاب را ميچشم و تير جفا را هدف ميشوم و آه‌ برنيآرم و ناله نکنم و فرياد و فغان ننمايم . لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکايت صادر حکايتی را خلق نمايند و خود تشهير دهند و بعد اظهار شدّت تأثّر و تأثير نمايند تا سبب رقّت قلوب گردد و علّت تحسّر نفوس تا به اين سبب بغضی از اين عبد در نفوس حاصل شود.

ملاحظه نمائيد هيچ‌ افترائی ماند که ‌به جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء زده نشد هرکس در مهد راحت آرميده و به نهايت آسايش در بستر آرايش غنوده و جمال مبين هدف سهام کلّ مبغضين بود و حصن حصين کلّ مؤمنين با وجود اين شکايت ضمنی ‌از ظلم جمال مبارک مينمودند و فرياد و آه و ناله ميکردند.

سبحان الله اين عبد شکايت از ظلم بر ميثاق و تعدّی بر عهد و تعرّض به ‌اين عبد و حصول جميع اين بلايا و رزايا ندارد اهل فتور به اين قناعت ننموده فرياد شکايت را به عَيّوق رسانده اند، چه خوش گفته عجيب حادثه ای و غريب واقعه ای، انا اصطبرت قتيلا و قاتلی شاکی. احبّای پر فتور از جهتی سهم جفا به جگر گاه اين عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به ‌اين وسيله نيز در قلوب شبهه ای اندازند فباطل ما هم يعملون و مکروا مکرهم و عند الله مکرهم.

سبحان الله نور حقيقت را به سبحات شبهات پنهان توان نمود و يا آفتاب راستی را به سحاب مفتريات نهان توان کرد؟ لا و الله، مگر آنکه اغراض بصيرت را بکلّی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نمايد در اين صورت احتياج به سحاب و سبحات نيز نماند.

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار

چون غرض آمد هنر پوشيده شد صد حجاب از دل به سوی ديده شد

باری مقصود اين است که حزب فتور پاپی اين طيور شکورند و آنی فراغت از حرکات و سکنات پر وحشت ننمايند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند و متعرّض بما و اين عبد دائماً مساءً و صباحاً احبّا را وعظ و نصيحت مينمايم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بوديم و در ظلّ خيمهٔ حيات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرّض ننمائيد و پاپی نشويد هر کس هر قسم ميخواهد حرکت نمايد ليس لک من الامر شئ وَ لَسْتَ عَليهم بِمُسَيْطِرٍ .

کاری به کسی نداشته باشيد لسان حيف نيست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مأنوس شويد در محافل و مجامع به تلاوت آيات و مناجات و بيان دلائل و حجج و برهان بپردازيد و وصايای مبارک را تکرار کنيد و از روی و خوی او حکايت و از روش و سلوک او روايت نمائيد و از فضل و جودش بشارت دهيد تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود. و هر يک از احبّاء به جائی مکتوبی مرقوم نمايد با وجود مشاغل عظيمه آن مکتوب بقدر امکان قرائت ميشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کلمه ای باشد محو ميشود ديگر چه کنم. الآن مدّت دو سال است که از مدينه‌ای رائحهٔ فتور پر زور استشمام مينمايم به قسمی که به ‌قوّت تمام بر محو ميثاق قيام نموده‌اند با وجود اين تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترويج بر خاستم ديگر چه کنم لکن اين نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پاپی شدن ساکن به دو چيز سکون برايشان حاصل گردد يکی به تحويل مرکز ميثاق و اجرای سلسبيل عهد در مجرای ديگری و يا خود مأيوسی از تأثير تدبير. مختصر اين است تا تمام قوّت را در تشويش افکار و تخديش اذهان و تشتيت شمل امر رحمن و تفريق جمع دوستان مبذول ننمايند آرام نگيرند و آن جناب نيز اندکی به اين کيفيّت پی برده‌ايد چه که از بعضی وقايع جزئيّه ‌اطّلاع يافته‌ايد و بر شما اين قضيّه مجهول نيست، ولی غافل و ذاهلند که اين غبار و گرد آفتاب عهد را پنهان ننمايد و اين تدبير جلوهٔ تقدير را نهان نکند و اين سدّها امواج اين بحر را صدّ ننمايد و اين گرباد ها شجرهٔ انيسا را از بيخ و ريشه نکند.

عنقريب نفوسی به فيوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سيف شاهر ميثاق را بر هيکل آفاق بياويزند و نور عهد قديم را از افق جبين طالع فرمايند و علم پيمان را در قطب امکان برافرازند يومئذ يستبشر المؤمنون. امّا اين عبد مقام نفسی را اعتراض ننمايم و از حقوق نفسی اغماض ننمايم در هر صورت رعايت کلّ نمايم و خدمت به جميع کنم چه که کلّ در ظلّ سدرهٔ مبارکه بودند معزّزند و محترم و موقّرند و مکرّم کسی نبايد بر کسی اعتراض کند و يا خود بهانه نمايد. وامّا قضيّهٔ ادّعای الوهيّت و ربوبيّت. اين عبد الحمد لله از بدو نشئت طينتم به ماء عبوديّت مخمّر گشته و کينونتم به نسيم جانبخش رقّيّت نشو و نما نموده چنانچه سه سنه قبل از اين به احبّای عراق مرقوم شده است اعلموا انّ العبوديّة بعتبته السّامية هی اکليلی الجليل و تاجی الوهّاج و بها افتخر بين ملکوت السّموات و الأرضين. و چندی پيش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش دراين مکتوب مرقوم گردد.



### هوالابهی

ايّها الخليل الجليل قد تلوت آيات شکرک لله ربّ السّموات و الأرضين بما کشف الغطاء و جزل العطاء و ارسل السّماء مدراراً و انزل من معصرات‌ الحيات مآءً ثجّاجاً و احيی به بلدة طيّبة انبتت باذن ربّها و اهتزّت و ربت و اخضرّت و تزيّنت بکلّ زوج بهيج و لمثلک ينبغی ان يستبشر ببشارات الله فی هذه‌ الايّام الّتی فاضت بفيوضات ربّک القديم تالله الحقّ انّ الاشعّة السّاطعة قد سطعت و انّ نسائم رياض الاحديّة قد هبّت و انّ بحور الحيوان قد ماجت و ينابيع الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع الآيات قد اضائت و مشارق البيّنات قد اشرقت بالنّور المبين و ابواب ‌الملکوت مفتوحة علی وجوه اهل السّموات و الأرضين و انّک انت يا ايّها المتمسّک بذيل رداء الکبرياء و المتشبّث بالعروة ‌الوثقی دع ‌المتزلزلين ‌الضّعفاء المستغرقين فی بحور الشّبهات‌ الغافلين عن ‌المرجع‌ الوحيد المنصوص بميثاق الله من ربّک الکريم لانّهم فی معزل من مواهب ربّک و فی عمهٍ عظيم تالله الحقّ سوف تری راية الميثاق تخفق فی‌اعلی قلل الآفاق و انّ نيّر عهد ربّک يشرق اشراقاً تشخص منه الابصار عند ذلک تری المتزلزلين فی خسران مبين و الغافلين فی حسرة و يأس شديد.

ای خليل مکتوب آن جناب واصل و از نفحات رياض معانيش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که اين عبد چه مقامی را طالب و مدّعی، قسم به جمال قدم که اين عبد از رائحه ای که بوی ادّعا نمايد متنفّر و در جميع مراتب ذرّه‌ای از عبوديّت را به بحور الوهيّت و ربوبيّت تبديل ننمايم چه که ‌اظهار الوهيّت و ربوبيّت بسياری نمودند. حضرت قدّوس روحی له الفداء يک کتاب تفسير صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهايتش انّی انا الله است و جناب طاهره انّی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی النّداء بلند نمود و همچنين بعضی احبّا در بدشت و جمال مبارک در قصيدهٔ ورقائيّه ميفرمايد کلّ الألوه من رشح امری تألّهت و کلّ الرّبوب من طفح حکمی تربّت.

ولی يک نفس را نفرمودند که به عبوديّت کما هی حقّها قيام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهيم خدا نکرده از برای خويش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قديم است تالله الحقّ ذلّ رقاب کلّ مقام و خضع اعناق کلّ مقام و رتبة لهذا المقام العظيم. ع ع



### هو الله

قزوين جناب عبدالحسين عليه بهآء الله ‌الابهی

الله ابهی

ای عبدالحسين روحی لاسمک الفداء من و تو همناميم تو خوشکام و من گمنام تو به عبوديّت او قائم و من هنوز در وادی عصيان و باديهٔ نسيان هائم. تو چون موفّق بر عبوديّت او شدی دعائی نيز در حقّ من نما شايد به عجز و نياز و نفس پاک ياران اين عبد نيز در ميدان عبوديّت حرکتی نمايد. ع ع

باری اين عبد حصير عبوديّت را به سرير ربوبيّت تبديل ننمايد و بندگی آستان جمال مبارک را به خداوندی عالميان مبادله نکند بهانه جويان بهتر آنکه بهانهٔ ديگر کنند و به جهت تشويش اذهان و تخديش افکار ياران متزلزلان اراجيف ديگر بجويند چه که اين تير سهم نافذ نه و زخم اين خنجر بر جگر وارد نه. جمال مبارک در سورهٔ هيکل ميفرمايد: قد خلقت للالوهيّة مظاهر و للرّبوبيّة مطالع و در رسالهٔ ابن ذئب ميفرمايد: سبحان‌ الله ذکر الوهيّت و ربوبيّت که از اوليا و اصفيا ظاهر شده آن را اسباب اعتراض و انکار قرار داده‏ اند. حضرت صادق فرموده العبوديّة جوهرة کنهها الرّبوبيّة و حضرت ‌امير در جواب اعرابی که ‌از نفس سؤال نموده فرموده و ثالثها اللّاهوتيّة‌ الملکوتيّة و هی قوّة لاهوتيّة و جوهرة بسيطة حيّة بالذّات الی ان قال عليه السّلام فهی ذات الله العليا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و الجنّة ‌المأوی. و همچنين در آن رساله از لسان حقّ صادر که حضرت امير فرموده ‌انا الّذی لايقع عليه‌ اسم و لا صفة و همچنين فرموده ظاهری امامة و باطنی غيب لا يدرک. و همچنين ازلسان ابی عبد الله عليه ‌السّلام روايت فرموده ‌که گفته‌ اند نحن کعبة‌ الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله. و همچنين ميفرمايد روی جابر عن ‌ابی جعفر عليه ‌السّلام قال ياجابر عليک بالبيان و المعانی فقال عليه ‌السّلام‌ امّا البيان هو ان تعرف الله سبحانه ليس کمثله شئ فتعبده و لا تشرک به شيئاً و امّا المعانی فنحن معانيه و نحن جنبه و يده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه اذا شئنا شاء الله و يريد ما نريده. انتهی

حال ملاحظه فرمائيد که از لسان اولياء چه نغماتی صادر و چه آهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاحبّائه ‌الفداء به ‌آن اقامهٔ حجّت و برهان بر منکر ميفرمايند و اين عبد جز فنای محض و انعدام صرف تحريراً و تقريراً ذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است. وا ويلا اگر معاذ الله به کلمه ای از اين کلمات تفوّه نمايد آن وقت چه آتشی افروخته گردد و چه شورشی از حزب فتور بر خيزد. ای ياران الهی و منصفان حقيقی در رسالهٔ خال قدری ملاحظه فرمائيد که در حقّ خاک پاک حضرت سيّد الشّهداء روحی له الفداء چه ميفرمايد ، قوله الحقّ: مثلاً ملاحظه فرمائيد غلبهٔ ترشّحات دم ‌آن حضرت را که بر تراب ترشّح نموده و به شرافت و غلبهٔ آن دم تراب چگونه غلبه و تصرّف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفا به ذرّه‌ای از آن مرزوق شد شفا يافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به يقين کامل و معرفت ثابتهٔ راسخه در بيت داشت جميع مالش محفوظ ماند. و اين مراتب تأثيرات آن است در ظاهر و اگر تأثيرات باطنيّه را ذکر نمايم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دين خدا بالمرّه خارج گشته. انتهی

حال ملاحظه فرمائيد که در وصف خاک عطرناک يک حرف از حروف فرقان چنين اوصاف و نعوت بيان فرموده اگر شرک اين است که حزب فتور فهميده اند در اين صورت نفس مقدّس محلّ اعتراض واقع گردد. در زيارت حضرت سيّد الشّهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لتربته الفداء به نعت و ستايشی خطاب فرموده‌اند که از اوّل ابداع تا يومنا هذا چنين اوصاف الوهيّت و نعوت ربوبيّت در حقّ مظهری از مطالع مقدّسه نشده‌ است، مثلاً ميفرمايد: آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد علی مالک الغيب و الشّهود من الّذين نقضوا ميثاق‌ الله و عهده و انکروا حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته. فآه آه ارواح الملأ الاعلی لمصيبتک الفداء يابن سدرة‌ المنتهی و السّرّ المستسرّ فی الکلمة‌ العليا. و همچنين ميفرمايد: لو لاک ما ظهر حکم الکاف و النّون و ما فتح ختم الرّحيق المختوم و لو لا ک ما غرّدت حمامة البرهان علی غصن البيان و ما نطق لسان العظمة بين ملأ الاديان بحزنک ظهر الفصل و الفراق بين ‌الهاء و الواو. و همچنين ميفرمايد: بک ظهرت قدرة‌ الله و امره و اسرار الله و حکمه لو لاک ما ظهر الکنز المخزون و امره‌ المحکم المحتوم و لو لاک ما ارتفع النّداء من الافق الاعلی و ما ظهرت لئالئ الحکمة و البيان من خزائن قلم الابهی. و همچنين ميفرمايد: انت الّذی باقبالک اقبلت‌ الوجوه ‌الی مالک الوجود و نطقت السّدرة الملک لله مالک الغيب و الشّهود. و همچنين ميفرمايد: کلّ الوجود لوجودک الفداء يا مشرق وحی الله و مطلع الآية الکبری و کلّ النّفوس لمصيبتک الفداء يا مظهر الغيب فی ناسوت الانشاء . و همچنين ميفرمايد: بک اشرقت شمس الظّهور و نطق مکلّم الطّور و ظهر حکم العفو و العطاء بين ملأ الانشاء اشهد انّک کنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدر اوامره المحکمة و احکامه النّافذة . و همچنين ميفرمايد: اشهد انّک کنت کنز لئالئ علم الله و خزينة جواهر بيانه و حکمته بمصيبتک ترکت النّقطة مقرّها الاعلی و اتّخذت لنفسها مقاماً تحت ‌الباء انت‌ اللّوح الاعظم‌ الّذی فيه رقم‌ اسرار ما کان و ما يکون و علوم الاوّلين و الآخرين و انت القلم ‌الاعلی الّذی بحرکته تحرّکت الأرض و السّماء. بعد ميفرمايد: سبحانک اللّهمّ يا اله الظّهور و المجلّی علی غصن الطّور اسئلک بهذا النّور الّذی سطع من افق الانقطاع و به ثبت حکم التّوکّل و التّفويض فی الابداع . انتهی

و امثال اين بيانات بسيار و در کتب و الواح الهی بی شمار و انّی ادرجت فی هذه ‌الورقة نبذة‌ منها لتکون بصيرة لاولی‌ النّهی و لئلّا يزلّ ‌الاقدام من صراط الله اذا سمعت‌ الآذان محامد و نعوتاً لتراب انتسب لعتبته‌ السّامية فی عالم‌ الکيان بعد البيان و ظهور العيان. اين ستايشی بود که اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء در حقّ ذات مقدّسی از ادلّاء فرقان فرموده‌اند فاعتبروا يا اولی ‌الابصار.

و معاذ الله از ذکر اين کلمات الهيّه همچو گمان نرود که اين عبد مدّعی يک کلمه از اين مقامات است . استغفر الله عن ذلک انّی عبد آمنت بالله و آياته و ليس لی شأن الّا الذّلّ و الانکسار و الضّعف و الانعدام فی جميع الشّئون و الاطوار و ليس لی امل الّا العبوديّة المحضة لله الحقّ العزيز الجبّار.

باری امواج شبهات است که مرتفع از بحر مفتريات است و ترويج متشابهات است که در شرق و غرب کافّهٔ جهات است. اميد اين عبد چنين بود که جميع احبّای الهی بمنزلهٔ جناح اين طير مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری بگشايد و مقاومت جنود مهاجمهٔ اعداء تواند. حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن بکلّی بال اين مرغ بی آشيان را شکسته و به اين قناعت ننموده فرياد از ظلم و ستم نمودند و گريه و زاری آغاز کردند با وجود آن که تعليمات خفيّه متتابع ‌است و مکاتيب سرّيّه مترادف و جميع هادم بنيان ميثاق لائح. ولی اين طير مظلوم را عقاب حيّ قيّوم مجير و ظهير و اين مرغ بال و پر شکسته را عنقاء مشرق احديّت معين و نصير سهام طعن را سينه سپر نمايم و سنان طغيان را جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبيل او قبول نمودم و هر مصيبتی را به جان و دل آماده گشتم از رفتار کلّ شکرانه نمايم و از کردار جميع چشم پوشم و شب و روز به خدمت امر الله وحده پردازم هيچ اسمی و رسمی نخواهم و هيچ نام و نشانی نجويم از هر وصفی بيزارم و از هر نعتی در کنار. جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء در يوم ولادت اوّل اسمی که عنايت فرمودند عبّاس است و بعد از چندی در ايّام طفوليّت اين عبد را احضار و بعد از اظهار عنايت کبری و موهبت عظمی مهر جدّ بزرگوار روحی له‌ الفداء را التفات فرمودند و آن دو مهر منوّر است که سجع يکی از آن مهر حسّاس عبده عبّاس است اين است اسم و لقب و نعت و ستايش‌ اين عبد و لا ارضی لی صفةً و لا نعتاً و لا اسماً و لا سمةً الّا هذا الاسم القديم. ديگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و سائر الواح نازل محض جود و فضل است. ای احبّای الهی تقيّد به اسماء و تشبّث به اوصاف سر گردانی است و چون باد باديه پيمائی کمر خدمت بربنديد و در نشر نفحات الله بکوشيد و در اعلای کلمة الله جانفشانی نمائيد قدری در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائيد که آن روح مجسّم و نور مصوّر در سنّ دوازده سالگی به چه آزادگی به مشهد فدا به چه شوق و اشتياق شتافت و چگونه جان فشانی نمود. کار از دو شقّ خارج نه يا به خدمت امر مقدّس مؤيّد ميگرديم يا نه اگر به اين موهبت کبری موفّق شويم جميع اسماء حسنی طائف حول و اگر مأيوس و محروم شويم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پديدار فاستغنوا عن کلّ اسم و صفة فی ظلّ ربّکم الرّحمان الرّحيم، تالله ‌الحقّ اذا حفظتم وصايا الله و ثبتّم علی ميثاق الله يخدمکم کلّ الاسماء الحسنی و يتباهی بکم کلّ الصّفات العليا دعوا هذه الاوهام ثمّ ‌ابذلوا جهدکم فيما يتنوّر به وجوهکم‌ فی ملکوت‌ الله ‌المهيمن ‌القيّوم و تتلقّيکم به ملائکة القدس و تدرککم به بشائر الفوز و الفلاح من جبروت ربّکم القديم .

باری ملاحظه فرمائيد که‌ اين عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس امّت يحيی و از سمتی وساوس بد خواهان سياسی در مراکز عليا و از شطری ادارهٔ امور معضلهٔ عکّا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سر گردانی در تمشيت مهمّات و ساعتی حيرانی در تأديهٔ ديون، در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تأسّف از هجوم جنود شبهات و نشر متشابهات. با وجود اين دوستان اکتفا به بلايای اين عبد ننمايند آنان نيز به کمال تدبير در سرّ سرّ تعليمات خفيّه به اطراف ارسال نمايند و نشر اراجيف کنند و بنيان پيمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هيچ زحمتی ندارند و هيچ تعبی ندانند و هيچ فکری نينديشند و از هيچ چيز نه جزئی و نه کلّی مسئول نباشند و مکلّف نگردند، ” لاله ساغر گير و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدايا من که را داور کنم“.

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضيّق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحی و شدّة بلائی فی سبيلک و کثرة ‌ابتلائی فی محبّتک ای ربّ استأصلت الزّوابع دوحتی النّاشئة و اقلعت‌ الزّلازل ارومتی‌ الثّابتة و اخذتنی اعاصير البلوی و اهلکتنی شدائد البأساء و الضّرّاء ای ربّ ضاقوا بی ذرعاً و استأثروا بی هواناً و رشقوا عليّ سهاماً و رضيوا لی حرماناً و انّی بعزّتک فريد وحيد فی ملکک و ليس لی ملجأ منيع و لا ملاذ رفيع الّا ملکوتک الابهی و ليس لی مناص و لا مجير الّا جوار رحمتک الکبری ای ربّ فارفعنی حتّی تخمد هذه النّار المؤجّجة فی قطب الاضلاع و الاحشاء و يسکن هذا الطّوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السّماء حينئذ يستريح روحی و ينتعش قلبی و يفرح ذاتی و ينشرح بفضلک و موهبتک لانّ احبّتک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی و انّی احاطنی القصور و ما تمکّنت ممّا کنت ارجوه فی يوم النّشور يا ربّی الغفور ادرکنی ادرکنی نجّنی نجّنی من هذا الوهاد و خلّصنی من هذا السّنين الشّداد انّک انت مخلّص کلّ عبد اوّاب .

امّا قضيّهٔ زجر احباب از بعضی اوضاع، اين معلوم آن جناب است که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهايت شين و شورند و به هيچ وسيله ای ساکن نگردند و اگر اين عبد با احبّا نيز با گرز و چماق درافتم ديگر کسی در ميدان باقی نماند بکلّی بايد انّا لله و انّا اليه راجعون خواند و از هر چيز چشم پوشيد. اين عبد به مجرّد اين که به نفسی نصيحتی نمايم فوراً حزب فتور اطراف او را گيرند و از عهد و ميثاق منحرف نمايند چنانچه به کرّات در اين ارض تجربه شد. حال بکلّی پا و دست اين عبد بسته و به گوشه ای نشسته و سير و تماشا مينمايد تا خدا چه راهی بنمايد و قضا چه امضا کند.

شخصی از ياران ذکر نموده بود که بعضی رئيس موهومند، گفتم لا و الله مرؤوس مظلوم به قول شما اين رياست موهومه است و چنين مغبوطه، وای اگر رياست معلومه بود چه ميشد با وجود آن که عبارت از بلا و محن است چنين رشک و غبطهٔ هر انجمن است. وای اگر کام دل و راحت جان بود. حال نقلی نشده است اين عبد به روضهٔ مطهّره قسم گوشه ای گيرد و توشه ای نپذيرد نفسی اين ثقل اعظم را چندی حمل نمايد چه ضرر دارد و الله سبب روشنی چشم اين عبد شود و علّت راحت جان و آسايش وجدان گردد و اگر کسی در اين قضيّه شبهه نمايد تجربه کنند چه ضرر دارد و الله الّذی لا اله الّا هو آن يوم يوم عيد اين عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البتّه فوائد کلّی بخشد و من به جان و دل تأييد نمايم و تعليمات سرّيّه به جائی نفرستم و تخديش افکار نکنم و تشويش اذهان ننمايم و تفريق کلمة‌ الله نجويم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکيل ننمايم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمايم و جميع اين مشکلات را حلّ کنم ادّعای مظلوميّت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خويش را بلبل ننمايم و ابداً به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپ مذهب سرّی تأسيس ننمايم و خفيّاً با نفسی مخابره نکنم . حضرت روح ميفرمايد: آيا کسی سراج را زير فانوس حديد مينهد؟ لا و الله. سراج به دست گرفته و واضح به هر ديده مينمايد هر امر سرّی ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزيز علّام .

باری مختصر اين است که در اين مدّت به جان عزيزت نهايت رعايت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائيد که اين عبد روش و حرکت را تغيير ميدهد اين روش سجيّهٔ اين عبد است اگر آشنايان انکار کنند الحمد لله جميع بيگانگان شهادت ميدهند که اين عبد به هرنفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبّت و شفقت را مينمايد و ابداً تعرّض نميکند اگر استشهاد لازم شود جميع اهل برّيّة ‌الشّام مهر نمايند وبه سوگند تأکيد کنند، سبحان الله روش و سلوک و جميع شئون اين عبد نزد بيگانگان مسلّم ولی آشنايان انکار کنند، و الفضل ما شهدت به الاعداء.

ای دوستان الهی گمان ننمائيد که در ضمن اين بيان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم ميدهم کسی را توهين ننمائيد و خواری به جهت نفسی مخواهيد آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرّ و ضلال و وبال به ما تصريحاً او تلويحاً او ضمناً بدهند ابداً تعرّض ننمائيد و کسی را تسفيق نکنيد وشخص معلومی را و لو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائيد به کمال ملاطفت و محبّت و دوستی و خير خواهی و دلسوزی رفتار نمائيد، روش روحانيان گيريد ومسلک کرّوبيان جوئيد در حقّ کلّ دعا کنيد و خير کلّ را از خدا بخواهيد. هر نفسی را به کمال ادب ذکر نمائيد و شخصی را مبغوض مداريد و با هر کس مهربان باشيد و اگر به سمع خويش کنايةً يا اشارةً يا تلويحاً يا تصريحاً توهين ‌اين عبد را شنويد آشفته نشويد کمال حلم و سکون را چون اين عبد ملحوظ داريد و به نفحات قدس مأنوس گرديد ولی گول نفسی را نخوريد و گوش به تملّق بعضی ندهيد زود پی به شبهات اهل متشابهات بريد اهل فراست باشيد منخدع نگرديد مفتون مداهنهٔ اهل فتور نشويد به ‌نور الله ناظر باشيد و مظهر اتّقوا من فراسة‌ المؤمن فانّه ينظر بنور الله گرديد،

ور نه‌ اين جغدان دغل افروختند بانگ بازان سپيد آموختند

بانگ هدهد گر بياموزد قطا راز هدهد کو و پيغام سبا .

ای ياران قسم به حضرت يزدان که اين عبد در حقّ نفسی وهنی راضی نشده و قصوری ننموده بلکه اين قصور از آفتاب ميثاق است که بر آفاق اشراق نموده ليس هذا من عندی بل من عنده، الله اعلم حيث يجعل رسالته، أ هم يقسمون رحمة ربّک؟ نحن قسمنا بينهم معيشتهم،

“ جرم او اين است کو باز است و بس غير خوبی جرم يوسف چيست پس؟“

ای ياران روحانی، جمال نورانی مربّی رحمانی آفتاب انور جهان الهی روحی لمرقده الفداء و نفسی لارقّائه ‌الفداء تحمّل تير و زنجير و تهديد شمشير نموده در سلاسل و اغلال ايّام را بسر بردند مدّتی در زندان بودند و به کرّات در تحت عذاب اليم عوانان، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متّهم به شقاق در السن اهل آفاق، يومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کؤوس جفا مدهوش و مست شد، سالی در بدشت بازار يوسفان شکست داد و از فرط دليری اسير هر ستمگری شد و زمانی خانمان به تالان و تاراج داد و بی سر و سامان هر اقليم و کشوری گرديد، وقتی چون شمع در زجاجهٔ غربت بگداخت و زمانی فريد و وحيد در جبال شاهق و مغار کردستان بی انيس و رفيق ماند، مدّتی در زوراء سينه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص فرمود، گاه‌ آوارهٔ شرق شد و گاه راندهٔ غرب، گهی به بلغار افتاد و گهی به سقلاب تا آن که در سجن اعظم در زندان عميق در افتاد تا آخر ايّام به سرآمد و يوم‌ الله منتهی شد و آفتاب لقا افول نمود و ليلهٔ ليلاء هجوم کرد و ياران با وفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند.

باری آفتاب توحيد در مصائب شديد تحمّل هر بلای عظيم فرمود تا جمعی بی نوايان را با نوا فرمايد و نفوس پريشان را مجتمع نمايد افسردگان را برافروزد و پژمردگانرا طراوت و لطافت بخشد مردگان را جان مبذول دارد و آوارگان را سر و سامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرمايد و نادانان را دانائی بخشد. اين مدّت مديده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی اين نفوس را در آغوش عنايت تربيت کرد و به انواع فيض پرورش داد تا در يوم فراق بر وفای حقيقی و وفاق قيام نمائيم و کمر خدمت بربنديم و به جان و دل کوشيم و چشم‌ از جميع شئون بپوشيم مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گرديم. حال هنوز قميص تقديس تر و طری و بالين نازنين در نهايت تازگی و رنگين، ما جميع آن وصايا را فراموش نمائيم و خاموش نشينيم و همهٔ آن الطاف را نسيان کنيم و راه عصيان بپيمائيم و چون عزم و حرکتی نمائيم طوفان اختلاف برانگيزيم و با هر کس در ستيزيم بر بالين پرند و پرنيان بخسبيم و فرياد و فغان بر آريم، در ايوان راحت جان بياسائيم و شکايت‌ از تطاول مظلومان نمائيم هر چه خواهيم بکنيم و بگوئيم و به آفاق انتشار دهيم و از جهتی الغوث الغوث به عنان آسمان رسانيم ، خدمتی که نکرديم سهل است اهانت به هيکل امرش چرا بنمائيم؟ نصرت که ننموديم بس است تيشه به ريشهٔ شجرهٔ مبارکه اش چرا زنيم؟

ای پروردگار از خواب غفلت بيدار فرما و از بی هوشی هوشيار کن ديده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنايت کن قدری انصاف عطا فرما و به جزئی وفا مؤيّد نما بلکه تيشه خفيف تر گردد و طوفان قدری سکونت يابد توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا . ع ع

باری مقصود اين است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی قصوری از اين عباد در انظار جلوه دهند و به اين سبب سيّئات تزلزل خويش را بپوشند و جميع را از صراط مستقيم منحرف نموده در اطراف خويش جمع نمايند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند. مثلاً ملاحظه فرمائيد که از هندوستان چه اراجيف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی محمّد حسين دادند و به مصر نوشتند تا آن جناب را نيز از او بی نهايت مکدّر کردند و به حسب روايت شکايت در مکاتيب اوّليّه نموده بوديد و چون محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسيد ملاحظه فرموديد که اراجيف بود چنانچه در مکتوب اخير مرقوم فرموده بوديد که : جناب حاجی محمّد حسين اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقّت مطالب ايشان استماع شد ابداً کلمهٔ مغايری از ايشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب اغراق نويسی را شعار خود ساخته‌ اند، اين بندهٔ خدا غرضی جز اتّفاق‌ احبّا بر کلمهٔ واحده و ثبوت و رسوخ کلّ بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم نميخواهد خداوند تبارک و تعالی ميداند چيزها نوشته بودند که عقل از استماع آن متحيّر و قلب مضطرب ميشد. انتهی

حال ملاحظه فرمائيد که مقصدشان از اين مفتريات چه بود و مفتريات هند مقتبس از مفتريات عکّاست و شما ميدانيد که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود اين عبد است شما همين را ميزان قرار دهيد حقيقت حال مشهود گردد. ای کاش به همين کفايت نمودند. تالله الحقّ انّ صدری مشبّک من سهام المفتريات و قلبی متقطّع من طعان سنان الرّوايات و صرت اذا اتتنی من سهام تکسّرت النّصال علی النّصال. ملاحظه فرمائيد اين عبد خود را فدای هر يک از بندگان جمال مبارک مينمايد و فديتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کينونتی ميگويد و مينگارد با وجود اين در افواه شهرت ميدهند که ‌اين عبد ادّعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی شود با وجود آن که اکثری از متزلزلين اظهار تذلّل و انکسار و تبتّل و ابتهال و تنزّل و افتقار اين عبد را بهانه و وسيلهٔ تزلزل خويش نموده که فلان روحی لاحبّائه الفداء او لتراب اقدام احبّائه مرقوم مينمايد، پس چگونه برتری بر احدی دارد يا آن که مرکز ميثاق است که دائرهٔ کتاب اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبوت دائر است؟ پس جميع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند. با وجود اين اين عبد اين مقام را نيز اعظم از مقام خويش می شمرد. باری ای دوستان الهی در دين الله تکفير و تفسيق نبوده و نيست و تزييف و تحقير جايز نه، با کسی مجادله ننمائيد و منازعه نکنيد وذلّت از برای احدی مطلبيد و نام نفسی را به وهن مبريد و ضرّ نفسی را مخواهيد و لسان را به طعن کسی نيالائيد غيبت نفسی ننمائيد و پرده از کار کسی بر نداريد تا نفسی اظهار ثبوت مينمايد تعرّض مکنيد و او را رسوا ننمائيد و همين کلمات را نفسی وسيلهٔ نزاع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنيان تزلزل را از بنياد براندازيد و به تمسّک و تشبّث اساس دين الله را محکم نمائيد حزب فتور را به حال خويش گذاريد و حواله به صاحب عهد و ميثاق نمائيد آن حيّ قديم قويّ قدير است و هادم بنيان هر مکر و تدبير. نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز ميثاق الهی نلغزد علم مبين سرنگون نشود کوکب صبح منير آفل نگردد بحر محيط از فيض منقطع نشود شمس شهير در پس سحاب شديد نماند نسيم عنايت منقطع نگردد و باب رحمت مسدود نشود مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و شراب مقطوع نشود . عنقريب کوکب ميثاق اشراق بر آفاق نمايد و آفتاب عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشيمان گردند و حزب عجول متشتّت و پريشان و هذا وعد غير مکذوب. ع ع

